

را نسبت به همه نمی توان کرد لازم نیست کسی مطلع بشود که وجه از طرف وزارتخانه فرستاده شده - قربانت - داور.

## تفصیلی از درگذشت مظفرالدین شاه

دوست مکرم آقای مسعود سالور نامه ای از پدرشان (مرحوم قهرمان میرزا عین السلطنه) که به پدر خود (عبدالصمد میرزا عزالدوله) از تهران به فزوین پس از درگذشت مظفرالدین شاه نوشته و در آن مکتوب تفصیلی از وضع آن روز مملکت را بیان کرده بوده است، در اختیار دارند. بنا به درخواست مجله اجازه فرمودند متن آن را در مجله به چاپ برسانیم تا در دسترس مورخان باشد.

روی پاکت نامه تاریخ نهم ذی الحجه ۱۳۲۴ به خط عین السلطنه مندرج است و مهر پستخانه ۲۶ ژانویه ۱۹۰۷ است.

قربان حضور مبارکت شوم  
پس از مراسم چاکری و بندگی بهتر آن است شروع شود به تفصیلات فوت و جلوس شاه مرحوم و شاهنشاه حی که خواطر ( = خاطر) مبارک مستحضر شود.

در شب چهارشنبه ۲۴ شهر ذی القعدة چهار ساعت و نیم از شب گذشته اعلیحضرت مظفرالدین شاه بدرود زندگی و وداع ابدی با تخت و تاج کیانی فرمودند، رحمة الله علیه.

در یازده سال و هفت روز سلطنت خود معادل سیصد کرور از مالیات و قرض خارجه را تفریط کرده، معادل چهار صد کرور از ملک خوالصه (= خالصه) و جواهر را تلف و به غیر استحقاق بخشش کردند. با وجود آن تئذیر و اتلاف این مبلغ گراف سنگ مزار پدر خودش را تمام نکرد و همین طور به حالت اولیه باقی است.

صبح چهارشنبه اول در عمارت کریم خانی حضور مبارک شاهنشاه ایران محمدعلی شاه قاجار مشرف شده، در ساعت سه به غروب مانده در عمارت گلستان برای حمل و تشییع جنازه حاضر شدیم. تا یک ساعت به غروب مانده تشریفات طول کشیده شاه تشریف آوردند. علما تمام حاضر بودند. دعا به شاه کردند و تسلیت گفتند. شاه هم قدری مغفرت به روح شاه مرحوم فرستاده، قدری هم گریه کردند و حکم شد جنازه حمل به تکیه دولت شود. قاجاریه نعش کنشی را به چاکران نگذاشته باری از دوش شاهزادگان برداشتند.

در معبر تا تکیه [دولت] تمام طبقات قشون و نوکر صف کشیده بودند. موزیک و دعایی درکار نبود. وارد تکیه و محل... شاه را بطور امانت به خاک سپردند.

در دخمه کردند سرخ و کبود توگوئی فرامرز هرگز نبود خداوند وجود مبارک حضرت والا را باقی و پاینده بدارد و ازین مصیبت عظمی اجر و مزدی کرامت فرماید.

این سرائی است که البته خلل خواهد یافت

خنک آن قوم که در بندسرای دگرند

هرکسی به منازل خود رفت و تمام صحبت مردم از احوالات شاه مرحوم بود و حیرت می کردند و از قدرت نمائی قادر همچون در تفکر بودند که این وجود را برای چه آفرید. مگر آنکه قدرت خود را بنماید. مال رفت. عمر رفت. ملک رفت. در آخر سلطنت را هم به باد داد.

صبح روز پنجشنبه دربخانه رفته شرفیاب نشدیم. در تکیه فاتحه خوانده منزل آمدیم. روز شنبه تمام مردم در تکیه حاضر شده علما و طلاب همه بودند. شاگردهای مدارس خیلی قشنگ و خوب آمده



خطبه خواند [ند].

اگرچه در منبر سید جمال واعظ «محمدشاه سیم» گفت و بیشتر مردم هم اصرار کردند به این اسم خوانده شوند، لیکن رسماً محمدعلی شاه مقرر شد. خطبه و سکه خوانده و زده شود.

خود شاه یک ساعت به ظهر مانده تکیه تشریف آورده با همان لباس سیاه مشکی ختم را برچیده زود تشریف بردند. در «گالری» تهیه نهار در این چند روز به مباشرت وزیر مخصوص\* دیده شده بود. تقریباً روزی صد مجموعه پلو و چهارصد پانصد قاب با خوراکیهای مخصوص و کبابهای بسیار که همه کس از این تهیه و تدارک وزیر مخصوص در حیرت و تعجب بود. گفتند از خزانه خواص (= خاص) شاه حالیه تنخواه آن داده شده است.

روز یک شبه تمام سفرای کبار و ارامنه سرمقبره آمده دسته گلهای بسیار آوردند. روز شبه که شاه از تکیه آمد در قصر ایض منزل کردند. وزیر دربار و حاجب الدوله و سایرین رفته اجزاء جدید به جای آنها آمدند. مکافات و مجازات به شخص شد. آن هم از جنس خودش همان طور که امیر بهادر و حاجب الدوله، ناظم السلطنه و حاجب الدوله را بیرون کردند اینها هم آنها را. اما همان روز که فتح السلطان را گفتند برود به اطاق کشیکخانه، شاه فرمودند صد هزار تومان برای کشیکخانه می دادند من به آنها ندادم. اما بدان که فقط کار تو کشیکچی با شیگری است و برای تو بسیار است. دیگر به هیچ کار نباید دخالت کنی.

روز بعد مقرر شد تمام دستخط و فرامین که از ماه رجب صادر شده وزیر بقایا گرفته ضبط نماید و به زور فراش تمام فرامین پس گرفته شد. از آن جمله است نشان قدس نیرالدوله، امیر نویانی سردار اکرم (که به فخرالملک و جمعی گفته بود مرا حاجی امیر نویان خطاب کنید)، شاه به سردار اکرم فحش هم داده و می گوید سیصد هزار تومان از او می خواهد فرمان ملک خوالصه (خالصه) معتضد السلطنه بیچاره هم گرفته شد. در این ایام که شاه ناخوش بود بقدر دویست هزار تومان مواجب و بقدر هزار فرمان لقب سرداری و امتیازی صادر شده بود است که تمام را پس گرفتند.

تاج گذاری در روز چهارم ماه ذی الحجه اعلان شده بود و رقه دعوت از طرف آقای نایب السلطنه برای تاج گذاری رسیده که پنج ساعت به غروب روز...\* مانده در اطاق موزه برای تاج گذاری حاضر شوید.

قبل از وقت به صندوقخانه رفته معلوم شد شمشیرها را به صندوقخانه جدید که در حیاط مریم خانمی است برده اند (در آنجا شمس الملک عضدالدوله ما را دید بقدری خصوصیت کرد و احترام نمود که به عقل راست نمی آید)

عدل السلطنه از طایفه کدخداباشی تبریز که سلسله نجیب و سادات هستند بود. شش شمشیر و یک سپر و گرز بیشتر نبود. عمیدالدوله و چاکر و حاجی افخم و عین الملک و رفعت الدوله صاحب شمشیر، گرز و سپر را هم برای مؤیدالدوله یا شعاع الدوله گذاشتیم. سایرین بی شمشیر ماندند. گفتند شمشیر بیاورید جواب دادند نیست. یکی گفت اگر یک ماه دیگر هم زنده بود این شش تا هم نمی ماند. باجلال و جیروتی که ترکهای تازه همه تماشا ایستاده بودند به سمت اطاق موزه رفتیم... (و یک عبارت دیگر).

در شاه نشین آخر تخت جواهرنادری را گذاشته، این سمت و آن سمت آن علمای معتبر نشسته بودند. ماها هم پشت علما در دو سمت تخت با شمشیر و بی شمشیر صف کشیدیم. خارج از شاه نشین سمت راست سفرای دول متحابه، سمت چپ وزراء نظام و سایر مردم هم هر یک جائی ایستاده بودند

\* غلامحسین خان صاحب اختیار غفاری (۱۱).

\* جای بک کلمه در اصل سفیدست.

(مابین علما برای گذاشتن تاج مشاجره شده بود. محض رفع نزاع مقرر شد صدراعظم تاج را بگذارد. به علماء هم حالی کرده بودند که شما جلوس کنید. سفرا مطابق عهدنامه در صندلی خواهند نشست. پس شما بایستید تا به آنها هم بگوئیم بایستند و همین طور هم شد). شماع السلطنه، عضدالسلطان همه با لباس رسمی بودند. ولیعهد سلطان احمد میرزا را آورده پای تخت واداشتند. اعتضادالسلطنه زیر دست او ایستاده تمام که حاضر شدند، شاه با لباس جواهر ولی بدون جبقه و تاج آمد کچین گفتند. معتمد حرم کاکا جلو افتاده بود (روزی که خارجش کردند گفته بودند پنج دقیقه مهلت، روزی که آمد گفته بود پنج دیکه مهلت، بعداری اری - هری هری).

شاه از پلهٔ تخت بالا رفته علما بسم الله گفته تان نشست، صدراعظم بالا رفته تاج کیانی را برداشته شاه خودش کلاه را برداشت و تاج را گذاشت.

آقای آقا سید عبدالله در کمال فصاحت و بلاغت این آیه را تلاوت کرد: «قل اللهم مالک الملک» تا به آخر. موی بر اندام همه بلند شد.

آقای آقا سید محمد آیه «یا داوده را قرائت کرد. اما معلوم است که آن آیه چقدر متناسب تر و بهتر بود. الحق بقدری مناسب و خوب خواند که همه کس تعریف می کند.

تاج گشاد بود. اندازه نگرفته بودند. شاه خواست با یک دست نگاه دارد نشد. با دودست [گرفت]. بعد خواست بردارد گفتند دعا تمام نشده. بالاخره برداشته کلاه جبقهٔ دریای نور را گذاشتند. آن وقت علما رفتند و شاه خواست حرف بزند سرفه آمد و نشد. بهرجهت فرمودند نیت من در آسایش رعیت است و محض مرحمت به آنها صندوق و... پانزده ساهی را بخشیدیم.

صدراعظم و سایرین دعا کردند. برخواستند (= خواستند) نزد سفرا رفته از همه احوال پرسى کردند. آن وقت موزیک زدند. توپ هم همین طور صدا کرد. آخر اطاق ماها صف کشیده آمد گذشت. اما هوشیارانه و به همه جا ملتفت.

این تاج گذاری الحق بسیار بسیار مجلل [بود] و از هر حیث امتیاز داشت. چنانچه هیچ یک از سلاطین قاجاریه به این شکوه تاج گذاری نکرده بودند و البته در خواطر (خاطر) مبارک تاج گذاری شاه مرحوم در عمارت بادگیر است که چقدر ساده و خنک بود، اما این تاج گذاری شکوهی دیگر داشت. تمام علماء ایستاده، تمام سفرا ایستاده، اما حیف صد حیف که مظفرالدین شاه سلطنت را از میانه برد و به اسم مجلس عدالت مجلس مبعوثین و سنا و سلطنت مشروطه برقرار شد (چنانچه دیروز در مجلس گفته اند همان طور که ما سلطنت محمد علی شاه را به شرط قبول کردیم، او به هم به شرط اطاعت و امضاء کرد دیگر جای بعضی حرفها و انتخابات نیست)

روز... پنجم سلام عام در تخت مرمر بود. باز رفته همان شش... را گرفتیم. شماع الدوله را برای مخاطب سلام به زور برده، جبه و شال کلاه پوشانیدند. شاه آمد. خیلی خیلی موقر و باشکوه. اما بعد از ده سرفه نطق مختصری کردند که شکر می کنم و غنیمت می شمارم که امورات ملت و دولت را اصلاح کرده اسباب راحتی را فراهم کنم.

شماع الدوله جواب آرام مختصری در ثنا و دعای شاه داد. غلیان سلام را برحسب معمول لقمان الممالک آورد. با وجود آنکه قبل از سلام پنج مرتبه بالا رفته و یاد گرفته بود. باز بی ادبانه و بد بود (اما از همه فضولتر جلال الدوله شده است که همه مردم به تنگ آمده بودند. آن روز هم بالای تخت رفته تشک و مسند را درست می کرد. تمام مردم بد می گویند. خود شاه هم منزجر شده است).

اما احوالات شاه. آنچه فعلاً به نظر می آید و ابدا دلیل و سرمشق آتیه نیست این است که شاه به عمله جات خود مسلط [است] و همه کس حد خود را می داند. در اطاق خلوت می نشیند. و پیشخدمتهای او ابدا حق دخول اطاق و حرف مفت زدن را ندارند. با اغلب وزراء خلوت می کند، از همه چیز می پرسد و اطلاعات تحصیل می کند. از صبح تا غروب دربخانه باز [است] و هرکس برود که شانی داشته باشد می تواند شرفیاب شود. مجبور نیست که حکماً با صدراعظم برود. کاغذ مرخه اند، جواب مرخه

چنانچه پریروز سه کیف در اطراف شاه و بقدر دو من کاغذ پاره کرده در حضور بود که تمام ناظرین حیرت داشتند که بعد از شاه شهید شاهی آمده که کاغذ بخواند و پاره کند، یا یک نفر شاهزاده یا وزیر بدون حضور صدراعظم شرفیاب شود.

از صبح تا شب مشغول کار است. اما حیف که سلطنتی نیست. تمام مردم مشروطه می‌دانند و مجلس در مقابل دارد. مگر خودش آن قدر کار خوب بکند که مجلس از میانه برود. نصرالسلطنه معزول و حاکم گیلان شد. لیکن تلگرافخانه را نگرفتند. مجدالدوله جیقہ برای قرن شاه شهید درست کرده بود. نایب‌السلطنه برای این شاه گرفت و امارت توپخانه را دادند.

معین‌السلطان ثیلخانی شد. خیلی هم حضور مبارک عرض سلام رسانیده است. افواج سوار و جمعی نصرالسلطنه را به شاهزادهٔ مشهدی دادند. فوج سوادکوه باز قراول مخصوص شد. ذخیره را از احتساب الملک گرفته بر مساعدالملک دادند. فرمان لقب وزیر مفخم را هم از احتساب الملک گرفتند.

دستخط دیگری صادر شده که از دوازده سال قبل الی حال هم کسی موجب و مرسوم از اصل مالیات یا ثلث برده صورت بدهند.

موجب شعاع‌السلطنه و سایرین دوازده هزار تومان شد. موجب عین‌الدوله و اتابیک امین‌السلطان [ و ] امیر بهادر و غیره تمام راکم و کسر کردند. روزی دو ساعت کتابچه را می‌خواندند و شاه جرح و تعدیل می‌کند.

امروز هم شاه سوار شده و اغلب مردم را امر کرده سوار شوند. به نوکرهای شاه شهید بیشتر التفات دارد تا نوکرهای شاه مرحوم.

چهارصد هزار تومان امیر بهادر هم از میانه رفت. جواب گفته‌اند پول نداریم. نعلش شاه را برحسب وصیت عتبات می‌برند. ملت گفته است پول نیست. شاه فرموده‌اند از خودم خرج می‌کنم.

پس از عزل سپهدار چاکر یک مجلس خدمت جناب مشیرالسلطنه رفته، چون در مشهد خیلی مهربانی کرده و خصوصیتی پیدا شده بود دستخط شاه و حکم این شاه را در خصوص سوار خواجه‌وند نشان داده قرار گذاشت به آقای نایب‌السلطنه بگوید و درست کند. روز بعد در باغ چاکر را سردار افخم دیده و گفت منزل من بیاید در باب سوار گفتگو کنیم. چاکر دیشب مغرب آنجا رفتیم. اول اطمینان گرفت که در باب تقدیم بلد خیلی خیلی محرمانه باشد (چون مجلس و مردم برای انتخاب مجدالدوله و شاهزاده مشهدی خیلی بد می‌گویند که باز نایب‌السلطنه خیالات پیشی را دارد). بعد سؤال و جواب بسیار هزار تومان قول گرفت. نقد داده شد. در سال هم بقدر نصف عایدی تقدیم شود. به اتفاق خدمت آقا رفتم. وزیر نظام و اعظام‌الدوله سردار فیروز بودند. آنها که رفتند سردار افخم جلو رفته سرگوشی کرده حکم و دستخط را نشان داد... فرمودند نیست. خود من هم همین بود، یعنی حقیقهٔ جرم گرفته بود که بیجهت و بی‌حکم از عمادالسلطنه سوار را گرفت به پسرش داد. بعد فرمودند شاهزاده حالا هم نمی‌آید. عرض کردم راه سخت است. فرمودند راست می‌گویی. بیرون آمدیم سردار افخم فرمودند در تهیه باشید. حالا ببینیم حضرت والا نصف این مبلغ را اقلاً مرحمت می‌فرمائید یا باز حکایت پول به میان بیاید، حضرت والا ابداً همراهی و التفات نمی‌فرمائید.

لیکن به سر خود حضرت والا بی‌پول نمی‌دهند و چاکر هم بقدر مقدور مقروض هستم. دیگر کسی قرض هم نمی‌دهد. اگر التفات دارید، میل دارید تلافی شده باشد و داخل کاری هم شده باشم به وصول عریضه پانصد تومان اقلماً حواله فرمائید بدهم و بگیرم. والله نمی‌دهند. دیگری در مقابل چاکر داده و خواهد گرفت. صاف و پوست‌کنده و مختصر عرض کردم دیگر بسته به اراده و میل حضرت والا است. پانصد تومان هم آنقدرها قابل نیست که حضرت والا برای یک ثیل و سوار مرحمت نفرمائید.

اینکه تا به حال عقب مانده نیمی برای نداشتن پول و ندادن است والا از کسی کمتر نمی‌باشیم. از قراری که می‌گویند متصرف السلطنه مجتهد تنکابون را چوب زده ریشش را تراشیده طلاب و علما با نصر السلطنه دشمنی داشتند، حالا بدتر شده اجماع دارند و خیلی سخت ایستاده‌اند. پسر دیگرش که وزیر تلگراف است آبدار خودش را در طهران می‌گویند کشته. این هم مزید علت شده، از شش طرف دچار شده تا چشمش کور شود. باز عرض می‌کنم هیچ کس میل ندارد بجهت پول بدهد آنچه کردم ممکن نشد و قول هم گرفته کسی ندانند. زودتر مرحمت فرمائید. پانصد دیگر را لاعلاج باز باید عرض کنم چاره ندارد. زیاده جسارت است.

قهرمان میرزا عین السلطنه  
نهم ذی‌الحجه ۱۳۲۴

احمد شعبانی

## گوشه‌ای از تاریخ کتابخانه مجلس شورای ملی

آنچه در دنبال می‌آید یادداشتی است بسیار دقیق از ارباب کیخسرو و شاهرخ نماینده زرتشتیان در مجلس دوره دوم به بعد و رئیس اداره مباشرت مجلس درباره تاریخ کتابخانه مجلس شورای ملی و شیوه فهرست‌نویسی و بازیابی کتابهای آنجا در سنه ۱۳۳۱ هجری قمری. این یادداشت تحت عنوان «دباجه» در آغاز «فهرست کتب فرانسه کتابخانه مجلس شورای ملی ایران» آمده است و پس از «دباجه»، مطابق سنه ۱۳۳۱، به خطی دیگر به مناسبت اتمام عمارت کتابخانه در سال ۱۳۴۱ ه.ق. مطلبی بر آن افزوده است. این یادداشت یادگاری است از آغاز فهرست‌نویسی عملی در کتابخانه‌های ایران و اهمیت آن به لحاظ بازیابی تاریخچه فهرست‌نویسی قابل ذکر است. از استاد خویش، بانو نوش آفرین انصاری (محقق) که عکس یادداشت ارباب کیخسرو را در اختیارم قرار داده‌اند سپاسگزارم.

### دباجه

از آغاز افتتاح مجلس شورای ملی دوره دوم تقنینیه که حقیر یکی از نمایندگان بودم و در تمام آن دوره از طرف مجلس برای اداره کردن امور اداره مباشرت مجلس انتخاب شده بودم، چنانکه در بودجه‌های پیشنهادی به مجلس متذکر می‌شدم همواره آرزوی تأسیس و ترتیب کتابخانه‌ای به وضع صحیح داشتم. لکن متأسفانه از کثرت کارهای اداری و ادای تکالیف نمایندگی و علت قلت مالیه مملکت فراغت و سعادت موفق شدن به این مقصود حاصل ننمودم. (افتتاح مجلس دوره دوم تقنینیه در غره ذیقعدۀ تخاقوی ثیل ۱۳۲۷ و انفصال آن در دوم محرم تنگوز ثیل ۱۳۳۰ واقع شده بود). بعد از انفصال مجلس هم که به امر دولت مسئولیت کلیه امور اداری مجلس به عهده حقیر باقی ماند تا چندی محض اصلاح و تصفیه نوشتجات متراکم و ترتیب و تدوین قوانین مصوبه فرصت نکرده، در هفتم ربیع الاول ۱۳۳۰ به طرف اروپا و چین و ژاپون رهسپار شدم. پس از مراجعت به قصد ترتیب کتابخانه بودم. خوشبختانه چون فرهمند فرزانه...<sup>۱</sup> آقای حاج سید نصرالله تقوی که در دو دوره گذشته مجلس